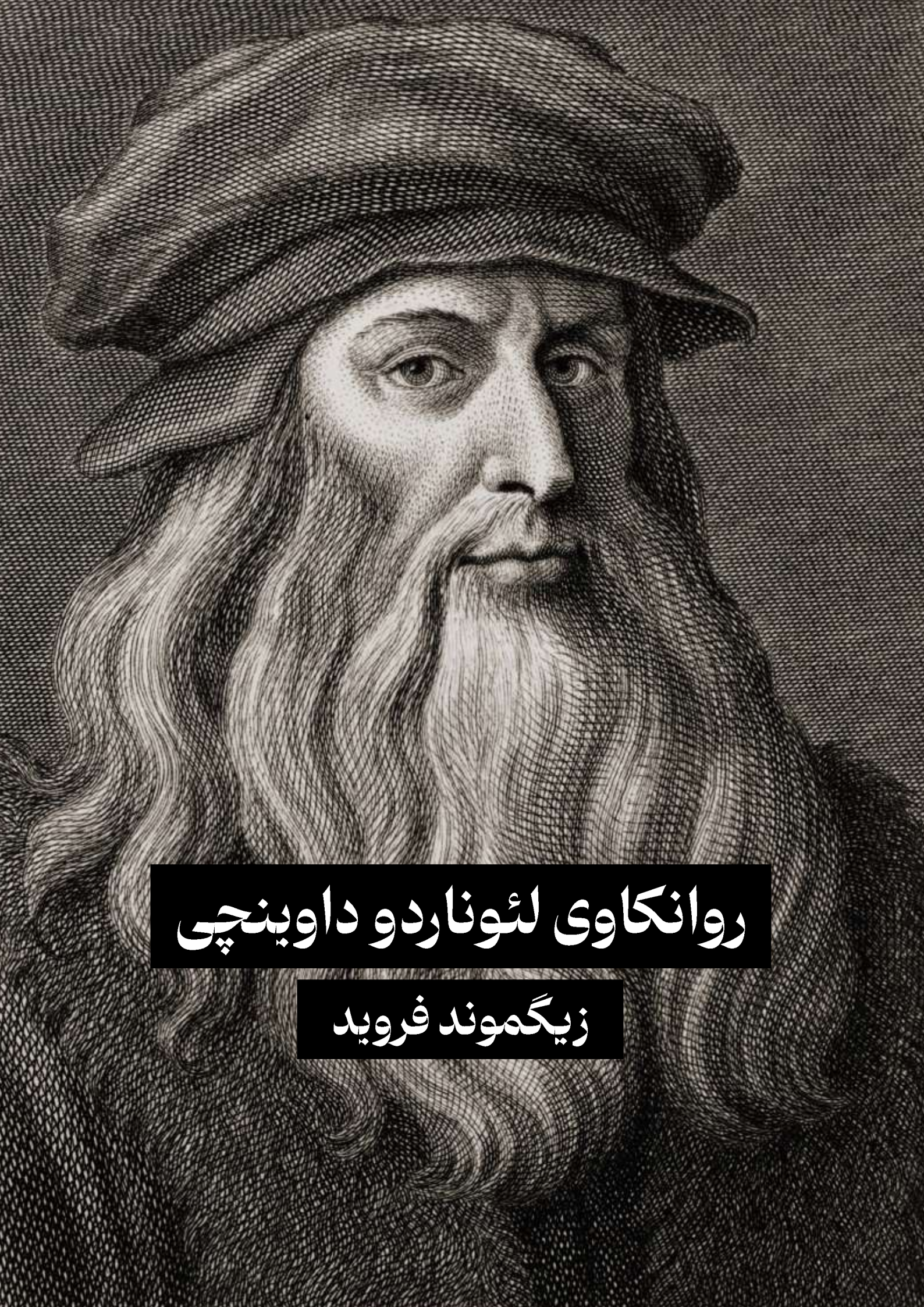




روانکاوی لئوناردو داوینچی

زیگموند فروید

کتاب «روانکاوی لئوناردو داوینچی» اثری منحصربه فرد از زیگموند فروید است که به کاوش در اعماق روان هنرمند نابغه، لئوناردو داوینچی، می پردازد. این کتاب، اولین و تنها زندگی نامه روانکاوانه فروید است که با تمرکز بر کودکی و ناخودآگاه لئوناردو، ریشه های نبوغ و ابهامات زندگی او را بررسی می کند و به درک لبخند مونا لیزا نیز یاری می رساند.

این اثر نه تنها دریچه ای به سوی ذهن یکی از بزرگترین نوایخ تاریخ می گشاید، بلکه شیوه ای نوین برای تحلیل شخصیت های برجسته را از دیدگاه روانکاوی معرفی می کند. این کتاب، با ارائه تحلیل هایی عمیق از رویاها، روابط خانوادگی، و مکانیسم های دفاعی لئوناردو، خواننده را به سفری در لایه های پنهان روان او دعوت می کند و تجربه ای تازه از درک هنر و روان انسانی فراهم می آورد.

زیگموند فروید و انگیزه او برای نگارش این کتاب

وقتی سخن از تحلیل شخصیت های بزرگ و برجسته به میان می آید، فروید رویکردی متفاوت از نگاه عامه را ارائه می دهد. او اعتقادی نداشت که هدف روانکاوی در مورد این افراد، تیره و تار کردن چهره های تابناک یا فرود آوردن آن ها از اوج افتخار به حضيض ذلت است.

در واقع، هدف فروید از پرداختن به زندگی نابغه ای چون لئوناردو، اثبات این نکته بود که هیچ فردی، هرچند بزرگ و بی نظیر، از قوانینی که بر اعمال عادی و غیرعادی تمامی انسان ها حاکمند، مستثنی نیست. او به این باور بود که تنها از طریق درک عمیق تر شخصیت هایی چون لئوناردو می توان به فهم های شایسته ای از ذات انسان و سازوکارهای روانی او دست یافت.

لئوناردو داوینچی با شخصیت پیچیده، ابهامات زندگی اش و نبوغ چندوجهی اش، سوژه ای بی نظیر برای مطالعه فروید بود. لئوناردو نه تنها در نقاشی، بلکه در ریاضیات، معماری، موسیقی، کالبدشناسی، مهندسی، تندیسگری و هندسه نیز سرآمد دوران خود بود. این تنوع شگفت انگیز در استعدادها، برای فروید این پرسش را مطرح می کرد که ریشه های روانی این نبوغ گسترده و گاه سرکوب شده چیست.

لئوناردو در زمان خود نیز اسرارآمیز به نظر می رسید؛ کسی که هم عصرانش نیز در درک کامل ماهیت او به مشکل برمی خوردند. فروید بر این باور بود که شاید جستجوها و پژوهش های علمی بی وقفه لئوناردو در نهایت به هنرمند درونش آسیب زده و حتی او را سرکوب کرده باشد، و این گره گشایی از همین تناقضات بود که انگیزه ای قوی برای فروید در نگارش این کتاب فراهم آورد.

او با انتخاب لئوناردو، به دنبال آشکارسازی پیوند میان ناخودآگاه، تجربه های دوران کودکی و بروز نبوغ و خلاقیت در یکی از بزرگترین ذهن های تاریخ بود.

مروری بر زندگی لئوناردو داوینچی از دیدگاه فروید

تحلیل فروید از لئوناردو داوینچی به شدت بر دوران کودکی او متمرکز است. او معتقد بود که دوران اولیه زندگی لئوناردو، به ویژه فقدان پدر و حضور پررنگ مادران (مادر بیولوژیک و مادرخوانده اش)، نقش بسزایی در شکل گیری شخصیت و نبوغ او ایفا کرده است.

لئوناردو فرزند نامشروع پدری نجیب زاده بود که در سنین پایین از مادرش جدا شد و نزد پدرش زندگی کرد، اما ارتباط عمیقی با مادر بیولوژیک خود داشت. این تجربه اولیه جدایی و نبود یک الگوی پدری ثابت، از دید فروید، می تواند به شکل گیری عقده ها و تمایلات خاصی در روان لئوناردو منجر شده باشد.

فروید به این نکته اشاره می کند که لئوناردو، با وجود عدم حضور پدر، توسط مادر خود و سپس مادرخوانده اش با محبت و توجه بسیار پرورش یافت. این عشق مادری، به ویژه بوسه های آتشین مادر بیولوژیک که در پیشگفتار مترجم نیز به آن اشاره شده، ممکن است به شکل گیری الگوهای رفتاری و عاطفی خاصی در او دامن زده باشد.

این فرضیه که لئوناردو از نیروی عظیم افکار شهوانی زود هنگام که فرصت رشد همزمان با رشد اندامی را نیافته بودند، در خلق آثار هنری بی شماری بهره برده است، یکی از محورهای اصلی تحلیل فروید است. از این منظر، نبوغ چندجانبه لئوناردو در زمینه های گوناگون هنر و علم، نه تنها محصول استعداد ذاتی، بلکه نتیجه ای از سازوکارهای روانشناختی برای هدایت و والایش انرژی های درونی سرکوب شده اوست. فروید تلاش می کند تا ریشه های روانی این تنوع حیرت انگیز را در تجربیات ناخودآگاه لئوناردو بیابد.

محورهای اصلی تحلیل روانکاوانه فروید

رویای کرکس (The Vulture Dream)

یکی از مهمترین و بحث برانگیزترین بخش های تحلیل فروید، تفسیر او از رویای کودکی لئوناردو است. لئوناردو در یادداشت های خود به رویایی اشاره می کند که در آن، کرکسی به سویش می آید و دهان خود را در دهان او فرو می برد و با دم خود لب هایش را باز می کند.

این رویا که لئوناردو آن را در بزرگسالی به یاد آورده، از دید فروید، کلیدی برای شناخت عمیق شخصیت او و آثارش محسوب می شود. این رویای عجیب و غریب، محتوایی نمادین دارد که فروید آن را به تمایلات دهانی و روابط اولیه لئوناردو با مادرش مرتبط می داند. در تفسیر فروید، کرکس نمادی از مادر است و عمل وارد کردن دم به دهان کودک، نمادی از بوسه های مادر و عشق شدید او به فرزند است که در کودکی لئوناردو تجربه کرده بود.

با این حال، این تفسیر با بحث و جدل های فراوانی همراه بوده است. یکی از مهمترین انتقادات به صحت تاریخی این رویا وارد شده است؛ چرا که لئوناردو در اصل به عقاب (kite) اشاره کرده بود، نه کرکس (vulture) این اشتباه در ترجمه از زبان آلمانی به انگلیسی، پایه و اساس تفسیر فروید را زیر سوال برده است.

با وجود این، از منظر روانکاوی، اهمیت این رویا نه فقط در صحت تاریخی آن، بلکه در چگونگی تفسیر فروید و گره خوردن آن با نظریات او در مورد ناخودآگاه و رشد روانی است. فروید از این رویا برای بررسی اتهاماتی که برخی از هم عصران لئوناردو به او نسبت داده بودند، استفاده می کند و این رویا را شاهی بر شکل گیری تمایلات خاص در او می داند.

مکانیسم های دفاعی: والایش (Sublimation) و سرکوب (Repression)

فروید برای تحلیل شخصیت و آثار لئوناردو، بر دو مکانیسم دفاعی مهم روانکاوانه، یعنی والایش و سرکوب، تاکید زیادی دارد. از دید او، این مکانیسم ها نقش محوری در جهت دهی انرژی های روانی و شکل گیری نبوغ لئوناردو ایفا کرده اند.

۱. والایش (*Sublimation*) این مفهوم در روانکاوی فروید به معنای تبدیل غرایز سرکوب شده، به ویژه میل جنسی (لیبیدو)، به انرژی خلاق و سازنده در عرصه های اجتماعی، هنری یا علمی است.

فروید معتقد بود که لئوناردو بخش قابل توجهی از انرژی غریزی خود را، که احتمالاً در کودکی به دلیل عدم حضور پدر و رابطه خاص با مادر، به درستی کانالیزه نشده بود، به والایش در هنر و علم سوق داده است.

به عبارت دیگر، میل جنسی ارضا نشده و سرکوب شده لئوناردو، به جای آنکه به شکل های نامناسب بروز یابد، به نیروی محرکه ای برای خلق شاهکارهای هنری و پژوهش های علمی عمیق تبدیل شده است.

این فرآیند والایش، از دید فروید، به لئوناردو این امکان را داد که از نیروی عظیم ناخودآگاه خود برای آفرینش هایی بهره گیرد که در عین هنری بودن، بازتابی از افکار ناهوشیار خالقشان نیز بودند.

۲. سرکوب (*Repression*) سرکوب، مکانیسم دفاعی دیگری است که طی آن افکار، خاطرات و امیال ناخوشایند و دردناک به ناخودآگاه رانده می شوند. این فرآیند ناخودآگاهانه صورت می گیرد تا از اضطراب و درد روانی جلوگیری شود.

فروید اینگونه استدلال می کند که لئوناردو نیز مانند بسیاری از انسان ها، تجربیات و امیالی را سرکوب کرده است که به شکل نمادین در آثارش پدیدار گشته اند. برخی از رفتارهای

غیرمعمول لئوناردو، مانند کمال گرایی افراطی، تعلل در تکمیل آثار یا تمایل به اکتشافات علمی به جای اتمام نقاشی ها، می توانند از دیدگاه فروید، نشانه هایی از این سرکوب ها و درگیری های ناخودآگاه باشند.

این مکانیسم های دفاعی، به فروید کمک کردند تا تابلوی پیچیده ای از روان لئوناردو را ترسیم کند و نشان دهد که چگونه نیروهای درونی و ناخودآگاه، مسیر زندگی و خلاقیت یک نابغه را شکل می دهند.

رابطه مادر-فرزند و تاثیر آن بر شخصیت لئوناردو

از نگاه زیگموند فروید، رابطه اولیه مادر-فرزند نقشی بنیادین در شکل گیری شخصیت هر فرد ایفا می کند و لئوناردو داوینچی نیز از این قاعده مستثنی نبود. فقدان حضور پدر در دوران کودکی لئوناردو، نقطه ثقلی در تحلیل فروید است. لئوناردو، که فرزند نامشروع بود و در ابتدا با مادر بیولوژیک خود، کاترینا، زندگی می کرد و سپس به خانه پدرش منتقل شد، هرگز یک الگوی پدری ثابت و مقتدر را تجربه نکرد.

فروید معتقد بود که این فقدان می تواند به شکل گیری عقده های روانی خاصی در لئوناردو منجر شده باشد. به گفته فروید، لئوناردو به دنبال بهانه های گوناگونی برای توجیه فقدان پدر و مادرش بود. پذیرش اقتدار پدری را در پی داشت.

از سوی دیگر، عشق شدید و توجه بی دریغ مادر به لئوناردو، به ویژه در دوران خردسالی، نیز از نگاه فروید تأثیر عمیقی بر او گذاشت. این محبت افراطی، که گاه به شکلی جایگزین برای حضور پدر عمل می کرد، می توانست به لئوناردو حس امنیت و خودبزرگ بینی اولیه بدهد، اما در عین حال، ممکن بود او را در مراحل بعدی رشد روانی با چالش هایی روبرو سازد.

فروید با این تحلیل، سعی دارد نشان دهد که چگونه این رابطه منحصر به فرد با مادر، بر تمایلات عاطفی، روابط میان فردی و حتی گرایش های هنری و علمی لئوناردو تأثیر گذاشته است. به زعم فروید، این عشق مادری، ریشه های برخی از ویژگی های شخصیتی لئوناردو مانند انزوای عاطفی، تمایلات جنسی خاص، و جستجوی مداوم برای دانش و زیبایی را در خود پنهان داشت.

همجنس گرایی لئوناردو (فرض فروید)

زیگموند فروید در تحلیل روانکاوانه خود از لئوناردو داوینچی، فرضیه همجنس گرایی او را مطرح می کند. این فرضیه، یکی از بحث برانگیزترین بخش های کتاب است و بر اساس تفسیر فروید از برخی شواهد تاریخی و نمادهای روانکاوانه بنا شده است.

فروید معتقد بود که تجربه کودکی لئوناردو، به ویژه رابطه شدید با مادر و فقدان پدر، می توانست به شکل گیری تمایلات همجنس گرایانه در او منجر شود. او از رویای کرکس و تمایلات دهانی لئوناردو به عنوان یکی از پایه های این استدلال استفاده می کند و این موارد را نشانه هایی از تثبیت در مرحله دهانی رشد روانی می داند که می تواند به همجنس گرایی منجر شود.

فروید باور داشت که این تمایلات (به فرض وجود) نه تنها بر زندگی شخصی لئوناردو تأثیر گذاشت، بلکه در آثار و سبک هنری او نیز نمود پیدا کرد. او اشاره می کند که لئوناردو در آثار خود، به ویژه در نقاشی های مربوط به شخصیت های مردانه جوان، نوعی زیبایی و کشش خاص را به تصویر می کشد که می تواند بازتابی از تمایلات درونی او باشد. با این حال، باید توجه داشت که فرضیه همجنس گرایی لئوناردو از دیدگاه فروید، در میان روانشناسان و مورخان هنر با انتقادات زیادی روبرو شده است.

بسیاری از منتقدان، شواهد فروید را ناکافی می دانند و این تحلیل را بیش از حد بر پایه تعمیم های نظری او می دانند تا شواهد قطعی تاریخی. دیدگاه های معاصر اغلب بر این باورند که نمی توان با قاطعیت در مورد گرایش جنسی افراد تاریخی، به ویژه با تکیه بر شواهد محدود و تفاسیر روانکاوانه، قضاوت کرد. این بخش از تحلیل فروید، بیشتر نشان دهنده چگونگی به کارگیری نظریات او در تحلیل شخصیت های تاریخی است تا یک حقیقت بی چون و چرا در مورد لئوناردو.

روانکاوی آثار هنری (مونالیزا و شام آخر)

از دیدگاه فروید، آثار هنری نه تنها جلوه هایی از زیبایی شناسی و مهارت هنرمند هستند، بلکه پنجره ای به سوی ناخودآگاه خالقشان گشوده و رمز و رازهای پنهان روان او را آشکار می سازند. در این میان، مونالیزا، شاهکار بی بدیل لئوناردو داوینچی، یکی از محوری ترین آثار برای تحلیل روانکاوانه فروید به شمار می آید.

لبخند مرموز مونالیزا، که قرن هاست ذهن بینندگان را به خود مشغول کرده، از دید فروید معنایی بسیار فراتر از یک جلوه هنری دارد. او معتقد بود که این لبخند، در حقیقت بازتابی از لبخند مادر لئوناردو، کاترینا، است که در ناخودآگاه هنرمند ثبت شده بود. لئوناردو با نقاشی مونالیزا، به نوعی مادر خود را جاودانه کرده است و لبخند او نمادی از عشق بی قید و شرط مادری است که لئوناردو در دوران کودکی اش تجربه کرده بود. فروید این لبخند را تجسمی از «همزمان مادری و زن فریبنده» می



داند که در ذهن لئوناردو ریشه دوانده بود و این نمادین بودن لبخند در ناخودآگاه هنرمند، راز جاودانگی و جذابیت این اثر را آشکار می‌کند. هر شاهکار هنری، غزل عشق مادری صانع خود را زمزمه می‌کند؛ این دیدگاه فروید در مورد مونالیزا نیز نمود می‌یابد.



در مورد نقاشی شام آخر، گرچه فروید به تفصیل مونالیزا به آن نمی‌پردازد، اما می‌توان از رویکرد کلی او دریافت که این اثر نیز می‌تواند حاوی نمادهایی از درگیری‌های درونی و ناخودآگاه لئوناردو باشد. تحلیل شخصیت‌ها، حالت‌های روحی آن‌ها و روابط متقابلشان در این نقاشی عظیم، از دید روانکاوانه می‌تواند بازتابی از ارتباطات انسانی و دینامیک‌های روانی باشد که لئوناردو در زندگی خود تجربه کرده یا مشاهده کرده است.

فروید با این رویکرد، به هندوستان و روشن‌نگران نشان می‌دهد که چگونه می‌توان فراتر از ظاهر اثر، به عمق روان هنرمند نفوذ کرد و از این رهگذر، به درک عمیق‌تری از پیام‌های نهان و ناگفته هنرهای تجسمی دست یافت.

فروید و خودکاوی در این اثر

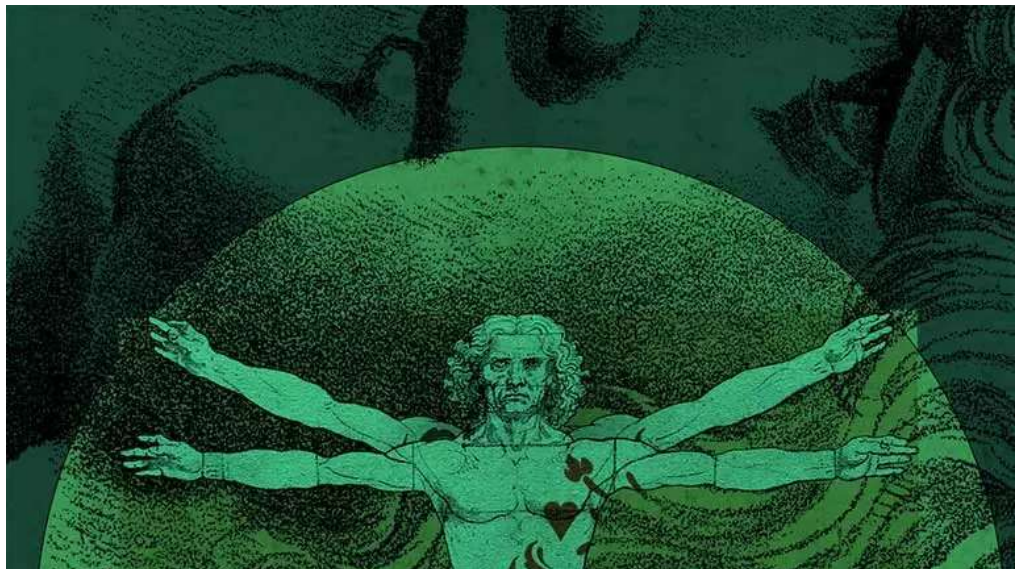
کتاب «روانکاوی لئوناردو داوینچی» نه تنها یک تحلیل روانکاوانه از زندگی و شخصیت لئوناردو است، بلکه به نوعی بازتابی از خود فروید و تجربیات او نیز محسوب می‌شود. همانطور که مترجم کتاب نیز اشاره کرده، خواننده با مطالعه این اثر، همزمان با تحلیل لئوناردو، فرصت می‌یابد تا روان تحلیل‌گر، یعنی زیگموند فروید را نیز مورد بررسی قرار دهد. این پدیده، که می‌توان آن را «تحلیل دوسویه» نامید، یکی از جذاب‌ترین ابعاد این کتاب است.

زندگی فروید، از جمله رابطه اش با مادر (که در جوانی با پدر فروید ازدواج کرده بود و فروید نورچشمی بی رقیب او بود)، تجربه های زودهنگام او با مرگ (از دست دادن برادر نه ماهه در دو سالگی)، و حتی اعتماد به نفس ناشی از عشق مادری، می توانست در نحوه تحلیل او از لئوناردو بازتاب یابد.

فروید در جایی می نویسد: مردی که محبوب بی چون و چرای مادرش باشد در زندگی خود را سرداری فاتح می پندارد و این اعتماد به موفقیت، احتمالاً منتج به موفقیتی حقیقی خواهد گردید.

این جمله می تواند کلیدی برای درک بازتاب زندگی فروید در این کتاب باشد. او که خود را فاتح می دید و از عشق مادری سرشار بود، چگونه می توانست به روانکاوی لئوناردو بپردازد که او نیز از محبت مادری (هرچند در شرایطی متفاوت) بهره مند بود و پدر را در زندگی خود نداشت؟ فروید در مقام تحلیل گر، با گشودن پرده از حقایق مستور در پس رویدادها و وقایع زندگی لئوناردو، نه تنها افقی تازه برای خواننده به ارمغان می آورد، بلکه در این فرآیند، خود نیز به طور ناخودآگاه، بخش هایی از افکار و تجربیات خود را در تحلیل هایش دخیل می کند.

ممکن است
در ابتدا، ردی از
افکار فروید در
این اثر به
وضوح دیده
نشود، اما
هرچه خواننده
در متن پیش
می رود و
فروید از
مشهودات



تاریخی عبور کرده و پا به عرصه هزارتوی تحلیل ها و تفسیرهای خود از این پدیدارها می گذارد، رنگ و بوی افکار و تجربیات خود فروید در ورای عقاید لئوناردو بیشتر و شفاف تر به چشم می آید. اینگونه است که این کتاب، نه تنها به ما در درک لئوناردو یاری می رساند، بلکه بینشی عمیق تر از خود روانکاوی و چگونگی تأثیر ناخودآگاه تحلیل گر بر تحلیل هایش را نیز فراهم می آورد. به زعم برخی، وجود غرابت های بسیاری بین فروید کودک و لئوناردو خردسال را می توان محتمل دانست و این ارتباط های پیچیده، لایه ای دیگر به غنای این اثر می افزاید.

نقد و ارزیابی کتاب «روانکاوی لئوناردو داوینچی»

کتاب «روانکاوی لئوناردو داوینچی» اثری برجسته و در عین حال بحث برانگیز در تاریخ روانکاوی و تحلیل شخصیت های تاریخی محسوب می شود. این کتاب، با وجود گذشت زمان، همچنان موضوع بحث و نقد متخصصان مختلف است.

نقاط قوت:

- نوآوری در رویکرد: فروید با این کتاب، بنیان گذار شاخه ای جدید در روانکاوی به نام «روانکاوی کاربردی» شد که به تحلیل شخصیت های برجسته تاریخی و هنری می پرداخت. این رویکرد، راه را برای مطالعات بعدی در زمینه روانکاوی هنر و ادبیات هموار کرد.
- عمق تحلیل های روانکاوانه: فروید با مهارت مثال زدنی، مفاهیم پیچیده ای مانند والایش، روان شناختی نبوغ، خلاقیت و حتی برخی رفتارهای غیرعادی لئوناردو را در تجربیات دوران کودکی و روابط او با مادر و پدرش بیابد. این عمق در تحلیل، به خواننده کمک می کند تا به درک جدیدی از تأثیر ناخودآگاه بر زندگی انسان دست یابد.
- الهام بخش بودن برای مطالعات بعدی: این کتاب نه تنها اثری مهم در خود روانکاوی است، بلکه الهام بخش بسیاری از پژوهشگران و هنرمندان برای کاوش در ابعاد روانشناختی شخصیت ها و آثار هنری شده است.
- خوانایی بالا: با وجود موضوع تخصصی، فروید این کتاب را به گونه ای نوشته که برای خوانندگان عمومی نیز قابل فهم باشد و روایت داستانی جذاب دارد.

نقاط ضعف و انتقادات:

- بحث برانگیز بودن برخی فرضیات: مهمترین انتقاد به این کتاب، مربوط به فرضیات فروید در مورد رویای کرکس و همجنس گرایی لئوناردو است. همانطور که پیشتر اشاره شد، فروید در تفسیر رویای کرکس دچار اشتباه ترجمه شد و کلمه «عقاب» (kite) «را به «کرکس» (vulture) ترجمه کرد که در پی آن تفسیر نمادین خود را بنا نهاد. این اشتباه، پایه های علمی برخی از تحلیل های او را متزلزل می کند. همچنین، فرضیه همجنس گرایی لئوناردو نیز بر اساس شواهد محدود و تفاسیر شخصی فروید بنا شده و بسیاری از مورخان و روانشناسان معاصر آن را قطعی نمی دانند.

- **اتکای بیش از حد به شواهد محدود:** اطلاعات موجود از زندگی خصوصی لئوناردو داوینچی بسیار محدود است. فروید مجبور شد با استفاده از همین شواهد اندک و با تکیه بر نظریات روانکاوی خود، یک زندگی نامه کامل و تحلیلی ارائه دهد که همین امر، دقت تاریخی برخی از ادعاهای او را مورد سوال قرار می دهد.

- **دیدگاه های روانشناسی نوین:** با پیشرفت علم روانشناسی و ظهور مکاتب فکری جدید، برخی از نظریات فروید، به ویژه در مورد علت شناسی همجنس گرایی یا تفسیرهای نمادین از رویاها، مورد بازبینی و گاهی نقد قرار گرفته اند. روانشناسی مدرن رویکردهای جامع تر و پیچیده تری را برای درک شخصیت و گرایش های انسانی ارائه می دهد.

با این وجود، علیرغم این انتقادات، «روانکاوی لئوناردو داوینچی» همچنان اثری کلاسیک و مهم در ادبیات روانکاوی باقی مانده است. این کتاب بیشتر از آنکه یک زندگی نامه تاریخی دقیق باشد، اثری است که چگونگی به کارگیری نظریات روانکاوانه فروید را در تحلیل زندگی یک شخصیت برجسته به نمایش می گذارد و به همین دلیل، برای دانشجویان و علاقه مندان به روانکاوی و تاریخ اندیشه فروید از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

نتیجه گیری

کتاب «روانکاوی لئوناردو داوینچی» اثر زیگموند فروید، بیش از یک زندگی نامه صرف است؛ این کتاب در واقع سفری است عمیق به لایه های پنهان ذهن یکی از بزرگترین نوابغ تاریخ بشر. فروید در این اثر، با رویکردی نوآورانه و تحلیلی، نه تنها به رمزگشایی از شخصیت پیچیده لئوناردو داوینچی می پردازد، بلکه نشان می دهد که چگونه تجربه های دوران کودکی، به ویژه فقدان پدر و رابطه منحصر به فرد با مادر، می توانند مسیر نبوغ، خلاقیت و حتی تمایلات پنهان یک فرد را شکل دهند. این کتاب به ما می آموزد که چگونه مکانیسم های دفاعی مانند والایش و سرکوب، انرژی های ناخودآگاه را به آفرینش های هنری و علمی تبدیل می کنند، و چگونه می توان از منظر روانکاوانه به آثار هنری، به ویژه لبخند ماندگار مونا لیزا، نگاه کرد.

میراث این کتاب در روانکاوی، تاریخ هنر و بیوگرافی نویسی غیرقابل انکار است. این اثر، با وجود انتقاداتی که به برخی فرضیات آن وارد شده (مانند تفسیر رویای کرکس یا فرضیه همجنس گرایی)، همچنان یک منبع الهام بخش برای درک رابطه میان روان انسان و خلاقیت او محسوب می شود. این کتاب همچنین فرصتی فراهم می آورد تا خواننده نه تنها لئوناردو، بلکه خود فروید و چارچوب فکری او را نیز مورد تحلیل قرار دهد. برای هر کسی که به روانشناسی، تاریخ هنر، یا صرفاً به زندگی و ذهن شخصیت های برجسته علاقه مند است، مطالعه کامل این کتاب تجربه ای عمیق و پربار خواهد بود که دیدگاه او را نسبت به نبوغ و ناخودآگاه انسانی غنی تر خواهد ساخت.